

### ادامه مقام دوم: ضد خاص

بیان شد که استدلال به مسلک مقدمیت در جهت اثبات اقتضاء امر به شیء نسبت به نهی از ضد خاص، مانند مسلک تلازم مشتمل بر سه عنصر می باشد. بحث در عنصر اول بود یعنی اینکه «ترک یکی از دو ضد، مقدمه وجود ضد دیگر است» که بیان شد محل اختلاف بوده و اقوال مختلفی در این مورد ذکر شده است که مهمترین آنها سه قول می باشد.

قول اول این بود که ترک هر ضدی، مقدمه وجود ضد دیگر می باشد. بیان شد این قول توسط بسیاری از معاصرین از جهات مختلفی مورد نقد قرار گرفته است. جهت اول یعنی مسأله دور و همچنین جهت دوم به همراه نقد و بررسی آنها بیان گردید. در ادامه به بیان جهت سوم به همراه نقد و بررسی آن و نتیجه گیری خواهیم پرداخت.

### بیان جهت سوم

**محقق نائینی** «رحمة الله علیه» می فرماید: «زمانی عدم ضد به عنوان عدم مانع و مقدمه برای وجود ضد دیگر قابلیت تصویر دارد که ضد شیء در وجود، مانع از آن شیء باشد و بتوان آن را متصف به مانعیت از ضد دیگر نمود، ولی از آنجا که ائصاف وجود ضد به مانعیت از وجود ضد دیگر در حالی که این ضد دیگر وجود دارد، محال است، لذا عدم آن ضد هم نمی تواند متصف به عدم مانع به عنوان مقدمه برای ضد موجود شود.

**توضیح مطلب آن است که** یک شیء زمانی متصف به عنوان مانع از شیء دیگر می شود که برای این شیء، مقتضی و شرایط وجود فراهم باشد در حالی که وقتی یکی از دو ضد مانند صلاة بالفعل وجود دارد، مقتضی برای ضد مقابل آن مانند ازاله نجاست، ثابت نیست تا آنکه متصف به مانعیت شده و عدم آن به عنوان عدم مانع و مقدمه برای این ضد موجود لحاظ گردد. زیرا زمانی که یک ضد مثل صلاة وجود دارد، تحقق ضد دیگر مثل ازاله نجاست محال است و قابلیت اراده ندارد، چون مقتضی شیء محال، مانند خود آن شیء محال می باشد، لذا عدم ضد دیگر یعنی ازاله نجاست، مستند به عدم مقتضی می باشد، نه مستند به وجود مانعی که ضد موجود است تا نتیجه گرفته شود عدم ضد، نقش عدم مانع و مقدمه نسبت به وجود ضد موجود دارد».

### نقد جهت سوم

**محقق خویی** «رحمة الله علیه» در مقام نقد این وجه می فرماید: «این وجه در بر دارنده دو نکته اساسی مرتبط به هم می باشد که یکی قابل پذیرش بوده و دیگری قابل پذیرش نیست.

۱- ایشان در فوائد الاصول، جلد ۱، صفحه ۳۰۷ در مقام نقد قول دوم یعنی قول به مقدمیت عدم یکی از دو ضد برای وجود ضد دیگر می فرماید: «و توضیح فسادہ یتوقف علی بیان المراد من المانع الذی یکون عدمه من اجزاء العلة.

فنقول: المانع هو ما یوجب المنع عن رشح المقتضی، بحیث انه لولاه لأثر المقتضی اثره من إفاضته لوجود المعلول، فیکون الموجب لعدم الرشح و الإفاضة هو وجود المانع، و هذا المعنی من المانع لا یتحقق إلّا بعد فرض وجود المقتضی بما له من الشرائط فانّه عند ذلك تصل النوبة إلى المانع، و یکون عدم الشیء مستندا إلى وجود المانع، و اما قبل ذلك فلیس رتبة المانع، لوضوح انه لا یکون الشیء مانعا عند عدم المقتضی أو شرطه...».

**نکته اول این است که فرمودند:** «اجزاء علت تاهه، به لحاظ رتبه در طول یکدیگر هستند نه در عرض یکدیگر، به این معنا که وقتی مقتضی برای شیء به عنوان جزء اول علت تاهه وجود داشته باشد، شرایط لازم یعنی جزء دوم برای علت تاهه محقق می شود و زمانی که شرایط فراهم شد، عدم مانع به عنوان جزء اخیر علت تاهه نقش ایفا می کند، لذا اگر مقتضی و شرایط نبود، عدم مانع به عنوان جزء علت تاهه به حساب نیامده و استناد عدم معلول به عدم مانع، غلط می باشد، بلکه باید عدم معلول را به عدم مقتضی و عدم وجود شرایط آن مستند نمود».

این مطلب قابل پذیرش می باشد، لذا عدم ضد معدوم را تنها زمانی می توان جزء اخیر علت تاهه به حساب آورد که مقتضی و شرایط برای آن فراهم باشد<sup>۱</sup>.

**نکته دوم این است که فرمودند:** «وقتی یکی از دو ضد مانند صلاة بالفعل وجود دارد، امکان ثبوت مقتضی برای ضد معدوم نبوده و قابل اراده نمی باشد».

این مطلب قابل پذیرش نمی باشد، زیرا هیچ مانعی ندارد که قطع نظر از ثبوت مقتضی برای ضد دیگر، مقتضی و اراده نسبت به هر دو ضد وجود داشته باشد، مثلاً وقتی مکلف با وجوب ازاله نجاست و وجوب صلاة مواجه شود، می تواند انجام هر یک را به جهت اداء حق عبودیت اراده نماید و وقتی مقتضی برای هر دو باشد، طبعاً هر یک از آنها مانع از دیگری می باشند و می توان عدم هر یک را به وجود دیگری نسبت داد، نه به عدم مقتضی.

بنا بر این جمع اراده و مقتضی ضد موجود با اراده ضد دیگر، فی نفسه و قطع نظر از ثبوت مقتضی برای دیگری، ممکن بوده و لذا عدم ضد دیگر می تواند به عنوان جزء اخیر علت تاهه برای ضد موجود و مقدمه تحقق آن باشد<sup>۲</sup>.

### بیان استاد معظم

به نظر می رسد بیان محقق خویی «رحمة الله علیه» در رد کلام استاد خود مؤثر نبوده و بلکه اجنبی از آن می باشد، چون از ظاهر فرمایش ایشان و با توجه به توضیح محقق خویی «رحمة الله علیه» این مطلب حاصل می شود که محقق نائینی «رحمة الله علیه» می فرمایند: «زمانی که یکی از دو

۱- ایشان در محاضرات فی اصول الفقه، جلد ۳، صفحه ۱۲ بعد از بیان نکته اول و توضیح تفصیلی آن می فرمایند: «و هذا من الواضحات خصوصاً عند المراجعة إلى الوجدان، فان الإنسان إذا لم يشته أكل طعام فعدم تحققه يستند إلى عدم المقتضى، وإذا اشتهاه و لكن لم يجد الطعام فعدم الأكل يستند إلى عدم الشرط، وإذا كانت الشروط متوفرة و لكنه منع عن الأكل مانع، فعدمه يستند إلى وجود المانع، وهكذا. و بعد بیان ذلك نقول: انه يستحيل أن يكون وجود أحد الضدين مانعاً عن وجود الضد الآخر، لما سبق من أن المانع إنما يتصف بالمانعية في لحظة تحقق المقتضى مع بقية الشرائط.

و من الواضح البين ان عند وجود أحد الضدين يستحيل ثبوت المقتضى للضد الآخر، ليكون عدمه مستنداً إلى وجود ضده، لا إلى عدم مقتضية. و الوجه في ذلك هو ان المضادة و المنافرة بين الضدين و المعلولين تستلزم المضادة و المنافرة بين مقتضيهما، فكما يستحيل اجتماع الضدين في الخارج، فكذلك يستحيل اجتماع مقتضيهما فيه، لأن اقتضاء المحال محال ...».

۲- ایشان در محاضرات فی اصول الفقه، جلد ۳، صفحه ۱۴ بعد از بیان خلاصه مطالب در قالب سه نکته در مقام نقد نکته دوم می فرمایند: «و اما النقطة الثانية: فللمناقشة فيها مجال واسع و ذلك: لأنه لا مانع من ثبوت المقتضى لكل من الضدين في نفسه، مع قطع النظر عن الآخر، و لا استحالة فيه أصلاً. و الوجه في ذلك هو: ان كلا من المقتضيين إنما يقتضى أثره في نفسه مع عدم ملاحظة الآخر، فمقتضى البياض مثلاً إنما يقتضيه في نفسه سواء أ كان هناك مقتضى للسواد أم لم يكن، كما ان مقتضى السواد إنما يقتضيه كذلك، و إمكان هذا واضح، و لا نرى فيه استحالة، فان المستحيل انما هو ثبوت المقتضى لكل من الضدين بقيد التقارن و الاجتماع لا في نفسه، أو اقتضاء شيء واحد بذاته لأمرين متنافيين في الوجود، و هذا مصداق قولنا اقتضاء المحال محال، لا فيما إذا كان هناك مقتضيان كان كل واحد منهما يقتضى في نفسه شيئاً مخصوصاً و أثراً خاصاً مع قطع النظر عن ملاحظة الآخر ...».

ضد مانند صلاة موجود باشد، مقتضی آن فعلی است و با این وجود نمی تواند اراده ای بالفعل به ضد دیگر مانند ازاله نجاست تعلق بگیرد، چون اجتماع دو اراده متضاد لازم می آید و هو محال؛ ولی محقق خویی «رحمة الله علیه» می فرمایند: «قطع نظر از اینکه مقتضی یکی از دو ضد فعلاً ثابت است، قابلیت اراده هر یک از دو ضد توسط فاعل وجود دارد، لذا فاعل می تواند هر یک از آنها را بر فرض عدم اراده دیگری، اراده نماید». این سخن صحیح است ولی اجنبی از مراد محقق نائینی «رحمة الله علیه» می باشد.

همچنین به نظر می رسد مطلب اول محقق نائینی و طولی بودن اجزاء علت تاهه صحیح نمی باشد، چون طولیت در صورتی تصویر دارد که تحقق هر یک از این اجزاء، متفرع بر تحقق دیگری بوده و مقدم، مؤثر در تحقق مؤخر باشد، ولی واقعیت در بحث اجزاء علت تاهه این گونه نیست، مثلاً در احتراق که علت آن، مرکب از سه جزء یعنی مقتضی (وجود آتش)، شرط (تماس آتش با شیء سوختنی) و عدم مانع (عدم رطوبت شیء سوختنی) می باشد، شرطیت تماس برای احتراق، متوقف بر وجود مقتضی یعنی آتش نیست و مانعیت رطوبت، متفرع بر وجود مقتضی یعنی آتش و وجود شرط یعنی تماس نیست، بلکه عقل هر یک از این اجزاء را متوقف بر دیگری می داند، مثلاً عقل می گوید آتش در صورتی علت پیدا می کند که شرط و عدم مانع باشند و شرطیت شرط علت ندارد مگر اینکه مقتضی باشد و مانعی نباشد و عدم مانع هم علت ندارد مگر اینکه مقتضی و شرایط فراهم باشد و بر فرض هم که پذیرفته شود بین مقتضی و شرایط طولیت می باشد، ولی طولیت بین شرایط و عدم مانع قابل پذیرش نمی باشد.

حال با توجه به این مطلب گفته می شود اگر چه در هنگام وجود یک ضد، مقتضی و شرایط ایجاد ضد معدوم وجود ندارد ولی چون ضد موجود مانع از وجود ضد معدوم است، لذا عدم آن، نقش عدم مانع و مقدمه را نسبت به ضد موجود ایفاء می نماید.

### نتیجه نهایی

از مجموع مطالب گذشته روشن می شود که اصل مقدمه بودن عدم ضد برای وجود ضد دیگر، به دلیل اشکال اول یعنی مسأله دور، قابل پذیرش نیست، لذا عنصر اول استدلال قائلین به مسلک مقدمیت برای اثبات اقتضاء امر به شیء نسبت به نهی از ضد خاص، منتفی می باشد.

«و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»